

آرا و عقاید معروف کرخی

دکتر حسن ذوالفقاری
استادیار دانشگاه تربیت مدرس

چکیده:

معروف کرخی از عارفان طبقه اول و آغازگر مکتب تصوف بغداد است که نقش مهمی در انتقال تصوف از زهد به عرفان دارد. اگرچه او را به نام زاهد می‌شناسیم؛ اما با تحلیل و بررسی اقوال و اندیشه‌های او درمی‌یابیم که وی اولین تعریف از تصوف را ارائه داده است. معروف تصوف را «گرفتن حقایق و گفتن دقایق و نومیذی از دست خلاق» می‌داند. این تعریف مورد توجه مستشرقانی چون نیکلسون در جهت مطالعه و شناخت جریان عرفان و تصوف قرار گرفته است. این مقاله می‌کوشد ضمن اشاره‌ای کوتاه به زندگی معروف کرخی عمده‌ترین اندیشه‌های وی را براساس مآثورات و اقوال موجود بررسی و تحلیل نماید. آرای معروف عمدتاً بر محور تصوف، محبت، شوق، توکل، رضا، فتوت و دنیا است.

این مقاله همچنین به اختصار، زوایایی از شخصیت معروف را تبیین می‌نماید و خواننده را با عقاید معروف کرخی آشنا می‌سازد. شناخت معروف، از چند جهت مقدمه شناخت جریانات تاریخ تصوف است. تصوف وی منسوب به تشیع و سلسله او «سلسله السلاسل» صوفیه است و نسبت خرقة صوفیه به واسطه او به پیامبر می‌رسد. از طرفی به دلیل ماندایی بودن پدرش، تأثیر عقاید ماندایی را در افکار او می‌توان دید.

کلید واژه‌ها:

معروف کرخی، تصوف، زهد، عرفان، عقاید معروف.

◀ شرح احوال

ابومحفوظ فیروزان کرخی مشهور به «معروف کرخی» از قدمای عارفان طبقه اول به شمار می‌رود. پدرش فیروزان اصلاً ایرانی است که پس از اسلام نامش را به «علی» تغییر داد (طبقات الصوفیه: ص ۸۴). وی در کرخ بغداد متولد شد. از سال تولد وی اطلاعی نداریم. تنها می‌دانیم وی شاگرد فرقد سبخی (وفات ۱۳۱) و داود طایی (وفات ۱۶۵) بود. و اگر بپذیریم که از امام جعفر صادق (فوت ۱۴۸) استماع حدیث کرده و به دست امام رضا (ع) اسلام آورده است، در این صورت تولد وی می‌باید ربع اول قرن دوم هجری باشد. از خانواده اش چیز زیادی نمی‌دانیم الا آن که دو برادر به نام‌های موسی و عیسی داشته و تا پایان عمر نیز مجرد زیسته و از این تجرد نیز اظهار پشیمانی می‌کند، چنان که از او نقل است: «خداوند مرا به بهشت برد که حسرتش می‌بردم از دنیا رفتن بدون آن که ازدواج کنم و یا دوست می‌داشتم ازدواج کنم». (طبقات الاولیا، ص ۲۸۵)

بنابر نقل سلمی (طبقات سلمی، ص ۸۵) و خواجه عبدالله انصاری (طبقات صوفیه، ص ۳۸) و منابع پس از این دو، چون کشف المحجوب و تذکره الاولیا و رساله قشیریه، و منابع بعد از آن‌ها، تأکید شده است که معروف کرخی به دست حضرت رضا (ع) اسلام آورده و پس از مرگ امام رضا (ع) نیز هنگام ازدحام شیعه بر در خانه حضرت مرده است. منابع اهل سنت چون طبقات الحنابله و تاریخ بغداد نام وی را در ردیف موالی امام رضا (ع) نمی‌آورند. دکتر کامل مصطفی شیبی (تصوف و تشیع، ص ۵۴۷) می‌کوشد به استناد منابع یاد شده وی را دربان و از موالی امام رضا قلمداد کند. وی به نقل از یعقوبی (تاریخ یعقوبی، ج ۳ ص ۱۷۳) اظهار می‌دارد: «وقتی امام از بغداد به بلخ نزد مأمون می‌رفت به واسطه آن که قبلاً و عظم ابن سماک (رساله قشیریه، ص ۱۲) را شنیده بود به تشویق امام به زهد گرایید.» این استنتاج نمی‌تواند درست باشد؛ زیرا اگر این تنها سند اقامت امام رضا (ع) در بغداد درست باشد، باز دلیلی بر ملاقات معروف کرخی با امام رضا (ع) نیست و از طرفی ولایت عهدی امام رضا در سال ۲۰۱ صورت گرفته (تاریخ طبری، ج ۱۳۵/۷) و معروف بنابر قول مشهور در سال ۲۰۰ درگذشته که نمی‌تواند از این جهت نیز دیداری میان امام رضا (ع) و معروف کرخی صورت پذیرفته باشد. با این وصف دکتر زرین کوب (جستجو در تصوف ایران، ص

۱۱۴) ملاقات معروف با امام رضا را ممکن دانسته و آن را رد نمی‌کند. معروف در علوم رسمی و ظاهری دستی نداشت و قرائنی نیز در دست نداریم که علوم رسمی را نزد استاد یا استادانی فرا گرفته باشد.

در کتب مربوط به تصوف و عرفان، معروف کرخی را به صفت زهد و فتوت ستوده‌اند و از او به عنوان مستجاب الدعوه (ترجمه رساله قشیریه، ص ۲۸) نیز نام برده‌اند و داستان‌های فراوانی نیز درباره استجاب دعای وی در حق گرفتاران و محتاجان، در کتب صوفیه نقل شده است.^۱ معروف کرخی همچون عرفای قرن دوم و سوم به زهد و عبادت مشهور بوده است، چنان که گاه وی را کرخی زاهد (طبقات سلمی، ص ۸۴) نامیده‌اند. اما زهد او در مقایسه با بشر حافی معتدل و میانه است چنان که در کتاب شرح تعرف (ص ۲۰۹) زهد بشرحافی و معروف مقایسه شده و نویسنده بشر را اهل معاملات و از شمار گرسنگان و برهنگان می‌داند، اما معروف را در شمار عارفان و سوختگان می‌آورد. در مقابل ابن جوزی (تلیس ابلیس، ص ۱۳۷) فضیل عیاض و ابراهیم ادهم و معروف کرخی را از جمله زهاد می‌داند نه صوفیه، و کار سلمی را شرم‌آور می‌خواند.

از مجموعه مآثورات و سخنان و ادعیه و کردار معروف چهره زاهد و پرهیزگار وی به خوبی معلوم می‌گردد، اما نه از آن دسته زاهدان خشک و خشن. وی روحی بلند و توأم با تساهل و گذشت داشت، نمونه آن برخورد وی با جوانان مشغول لهو و لعب در دجله است که از خدا برای آنان خوشی عقبی می‌خواهد (تذکره الاولیا، ص ۱۸۳). معروف در میان مردم و با مردم زندگی می‌کرد و خدمت به خلق را وظیفه مسلم خود می‌دانست، هرچند با ناسپاسی آنان مواجه می‌شد. (بوستان، باب چهارم، حکایت ۱۳) عطوفت به کودکان (تذکره الاولیا، ص ۲۲۶) بخشش به پیرزنان و درماندگان (طبقات الاولیا، ص ۲۸۳) و حتی دزدان (منتخب بستان العارفین، ص ۲۵۵) چهره انسانی وی را نشان می‌دهد. نیازمندان از تمام نقاط بغداد به مسجد محل سکونت وی تردد داشتند و معروف نیز سؤال آنان را بی جواب نمی‌گذاشت.

جمعی از مشایخ بغداد به واسطه و بی واسطه تربیت شده‌اند او هستند از جمله سری سقطی (فوت ۲۵۱) که به نقل سلمی (طبقات، ص ۴۱ و ۴۳) اولین کسی بود در بغداد که به زبان

نبینی که در کرخ تربت بسی است به جز گور معروف، معروف نیست مشهور است که آرامگاهش برآورنده حاجات و معروف به «تریاق مجرب» است و زائران و سیاحان زیادی آن را دیده و گزارش کرده‌اند.^۳ اکنون آرا و عقاید معروف را به استناد اقوال وی بررسی می‌کنیم تا نقش وی را به عنوان حلقه واسطه تبدیل جریان زهد به عرفان نشان دهیم.

◀ تصوف

جماعت زهاد در قرن دوم کم کم صورت تحزب و تشکل به خود گرفتند و در اواخر این قرن بود که پشمینه پوشانی که طریقتی خاص و زندگی ممتاز از بقیه مردم داشتند، به نام صوفی خوانده شدند. مبانی و اصول اولیه تصوف نیز در این قرن و قرون بعد شکل گرفت و لاجرم این نوع زندگی و شیوه تفکر، بعدها به انحای مختلف تعریف شد. این تعاریف هر یک ناظر به بُعدی از ابعاد تصوف، و حامل اندیشه و نوع تفکر گوینده آن است و الا تصوف را نمی‌توان تعریف کرد. یک دلیل تعریف ناشدنی تصوف آن است که تصوف امری کاملاً درونی و برخاسته از احساسات و دریافت‌های شخصی است که در افراد مختلف، متفاوت است. در کتب صوفیه نظیر کشف المحجوب، عوارف المعارف، تذکره الاولیا، حلیه الاولیا تعاریف مختلفی از تصوف آمده است، اما تاکنون از صدها تعریف موجود دسته‌بندی تاریخی، موضوعی، مقایسه‌ای نشده است. تنها نیکلسون در مجله جمعیت آسیایی در مقاله‌ای با عنوان «ثبت تعاریف صوفی و تصوف به لحاظ تاریخی» بخشی از تعاریف تصوف را دسته‌بندی کرده است. به اعتقاد وی معروف کرخی اولین تعریف‌کننده تصوف است. آن تعریف (تذکره الاولیا، ص ۳۲۷) چنین است:

«تصوف گرفتن حقایق و گفتن به دقایق و نوید شدن از آنچه هست در دست خلاق»
در کتب صوفیه این عبارت به اشکال گوناگون آمده است؛ از جمله در کتاب حلیه الاولیا (ج ۸، ص ۳۶۱) و احیاء العلوم الدین (ج ۵، ص ۷۹) با این عبارت:
«التصوف الاخذ بالحقایق و الیأس مما فی ایدی الخلائق، فمن لم یتحقق بالفقر لم یتحقق بالتصوف.» در رساله قشیریه (ص ۱۶۸) نیز تصوف چنین تعریف شده است: «تصوف

توحید و حقایق سخن گفت. بی شک این گرایش سری، متأثر از تربیت استادش معروف بوده است.

در شکل‌گیری عقاید و اندیشه‌های معروف دین آبا و اجدادیش که صابئی یا ماندایی بوده بی تأثیر نبوده است.

عقیده کلامی معروف در باب مسأله خلق و قدمت قرآن از خبری به نقل از پسر برادر معروف، منقول در مناقب معروف کرخی (ص ۵۶) معلوم می‌شود که وی نیز همچون اهل سنت معتقد به کلام الله غیر مخلوق بوده است.

در باب انتساب وی به امام رضا(ع) و تشییع وی چنان‌که پیشتر گفته شد، محل تردید است. مؤلف طریق الحقایق (ج ۲، ص ۲۵۹) حدس می‌زند نام معروف کرخی با «معروف بن خربوذ مکی» از شیعیان و محدثان و مشرفان درگاه امام جعفر صادق(ع) التباس شده باشد.^۲

در میان سلاسل صوفیه نیز «معروفیه» که نسبت خود را به امام رضا(ع) و علی(ع) می‌رسانند به همراه چهارده شعبه آن به معروف کرخی منتهی می‌شود و از این جهت سلسله معروف کرخی به «ام السلاسل» مشهور شده است.

بنابر نقل علامه همایی (مقدمه مصباح الهدایه، ص ۳۰) نسبت خرقة معروف بنابر گفتار محققان صوفیه از سه طریق به پیامبر می‌رسد:

۱. معروف کرخی - داود طایبی - حبیب عجمی - حسن بصری - علی(ع) - پیامبر.
۲. معروف کرخی - فرقد سبخی - حسن بصری - انس بن مالک - علی(ع) - پیامبر.
۳. معروف کرخی - امام رضا(ع) - امام جعفر صادق(ع) - امام محمد باقر(ع) - امام سجاد - امام حسین(ع).

از آنجایی که سند خرقة پوشی بر ما معلوم نیست و آثار خرقة پوشی از دست پیر به قرن پنجم به بعد می‌رسد (اسرار التوحید، توضیحات دکتر شفیعی کدکنی، ص ۴۶۲) باید پذیرفت که اخذ تصوف از طریق صحبت بوده است نه خرقة.

معروف کرخی بنابر مشهور به سال ۲۰۰ درگذشت و در شونیزیه کرخ بغداد دفن شد. مقبره او همواره از احترام و تقدس خاصی برخوردار بوده است، چنان‌که در بوستان (بیت ۲۲۵۵) نیز می‌خوانیم که:

فرا گرفتن کارهاست به حقیقت و نوید بودن از آنچه در دست مردمان است». جدای از صورت‌های گوناگون تعریف تصوف، آنچه مهم است هسته مرکزی آن است که در مطالعات مربوط به تصوف در این قرن بسیار مهم و تعیین کننده است. معروف تصوف را وسیله راه‌یابی و راه‌جویی به حقیقت و معرفت می‌داند. با مقایسه احوال و اقوال صوفیان قبل از معروف با وی، درمی‌یابیم که عصر معروف عصر انتقال زهد به تصوف است. به عقیده سهروردی تصوف «اسم جامعی است برای معانی فقر و زهد». آنچه بیشتر محل تکیه تعریف معروف از تصوف است، این است که تصوف خداپرستی مبتنی بر محبت است و این که آنچه در اسلام اهمیت پیدا می‌کند دریافت روح و حقیقت دین است، نه صرف ظواهر که دین مکمل معرفت حقیقی برای عارف است.

◁ محبت

از معروف درباره محبت پرسیدند گفت: «محبت نه از تعلیم خلق است که از موهبت حق است و از فضل او»^۴ (تذکره الاولیا، ص ۳۲۸)

به طور کلی از حیث عشق و محبت، عرفا و متصوفه را می‌توان در ذیل سه گروه قرار داد: گروه اول متمسکین به ظاهر شریعت هستند و هیچ اعتقادی بدین فصل ندارند. گروه دوم متصوفان شریعتمداری چون قشیری و هجویری و چند تن دیگرند، و سوم صوفیان اهل ذوق و عشق و محبت چون رابعه و معروف، چرا که بعد از رابعه، معروف کرخی از صوفیان طبقه اول در سخنان خود بر عشق و محبت الهی تکیه دارد.

عشق و محبت که از عالی‌ترین اصول تصوف و از مهم‌ترین احوال عارف است، ذاتاً از مواهب الهی است و نه از مکاسب بشری. چنانچه شعله عشق و محبت الهی در وجود شخصی با عنایت خاص حضرتش روشن گردد، به هیچ روی نمی‌توان آن را فرو نشانند. عشق آن شعله است که چون برفروخت هرچه جز معشوق، باقی جمله سوخت (مثنوی، دفتر ۵، بیت ۵۸۸)

لازمه محبت، وحدت با حق تعالی است، یعنی ما سوی الله را عدم دانستن. با چنین تفکری است که عارف فکر و اندیشه و عملش خدایی می‌شود، و هرچه جز او باشد فرو

می‌گذارد. وقتی از معروف درباره اولیای حقیقی خداوند پرسیدند گفت: «علامت اولیای خدای عز و جل آن است که فکرت ایشان اندیشه خدای بود و قرار ایشان با خدای بود و شغل ایشان در خدای بود.» (تذکره الاولیا، ص ۳۲۷)

این جمله معروف همان است که بعدها از آن به «جمعیت» تعبیر کردند چنان که جرجانی در تعریفات (ذیل جمعیت) گوید: «جمعیت عبارت است از اجتماع همت در توجه به خدا و اشتغال کامل به از دل کردن از ما سوی الله.»

معروف مست محبت الهی بود و آنچه لازمه به دست آوردن حب الهی است، در زندگی خود فراهم آورده بود تا مگر پس از مرگ به دیدار حق نایل آید. وقتی شاگردش، سری سقطی پس از مرگ، او را در خواب دید که زیر عرش الهی است و خداوند به فرشتگان می‌گوید: «این کیست؟» گویند. «پروردگار! تو داناتری»، حق می‌گوید: «این معروف کرخی است که از محبت من مست شده است و جز از دیدار من به هوش نخواهد آمد» (تذکره الاولیا، ص ۳۲۹) و این شرابی بود که دست غیب در جام دل معروف ریخت تا دیده و جان او از آن نوش کند. معروف به دیدار ساقی مست شد که آن مستی باقی بود: «عیناً یشرّبُ بها عبداً لله یفجرونها تفجیراً» (سوره دهر، آیه ۶)

◀ شوق

معروف را در سخنان و احوالاتش عارفی می‌بینیم که شوق به خداوند بر او غلبه یافته و به مصداق سخن شیخ روزبهان (رسالة قدس، حاشیه سبغ المثنائی، ص ۳۸۰) بود که اهل وجد و شوق را چنین توصیف می‌کند: «... چون بنشینند در اُنسند و چون برخیزند در قربند. چون بگردند در یافتند، چون بدوند در صاعقه توحیدند، چون بگریند در حسن اند، چون بخندند در مشاهده غیبی اند، چون دست زند در صبح صادق مکاشفه اند، چون بانگ زند در خطابند چون بگریند در عقابند، چون نیست شوند در هستی اند، چون در هستی اند در مستی اند.» عطار گوید: «معروف در مقام اُنس و شوق به غایت بوده است.» (تذکره الاولیا ص ۳۲۵)

به واسطه همین اُنس و شوق بود که محبت و عشق الهی در دل او موج می‌زد. معروف

کرخی بنابر تعریف سید شریف جرجانی (التعريفات، ذیل شوق) که «شوق را نزاع قلب برای رسیدن و وصل به محبوب و انس با وی می‌داند»، نمونه یک عارف شائق و مأنوس با حق بود. با چنین دیدگاهی بود که معروف هیچ‌گاه خداوند را به خاطر ترس از دوزخ و عذاب الهی عبادت نمی‌کرد، بلکه شوق خداوند او را به سوی خود می‌کشید.

وقتی بشر بن حارث را در خواب دیدند (تعريفات به نقل از تاریخ تصوف، ص ۳۵) و از حال معروف پرسیدند، گفت: «هیئات! بین او و ما حجابی است، معروف از شوق خداوند به بهشت رفت و نه از ترس دوزخ او، و خداوند نیز او را برکشید و به عالی‌ترین درجات اوج داد.» نقل است (صفة الصفوة، ج ۱ ص ۱۸۳) که یک بار شوق بر او غالب آمد، ستونی بود برخاست و آن ستون را در کنار گرفت و چنان بفشرد که نزدیک بود ستون پاره شود.

این‌گونه بود که معروف از درجه قرب و منزلت خویش در پیشگاه حق آگاه بود، و بی‌جهت نبود که به شاگردش سری سقطی می‌گفت: «هرگاه تو را به خدای عزوجل حاجتی بود، سوگندش ده بگو: یارب! به حق معروف کرخی که حاجت من روا کنی که حالی اجابت افتد.» (طبقات الحنابلة، ج ۲ ص ۳۸۲)

به یعقوب پسر برادرش، می‌گفت: «هرگاه به خدا حاجتمند شدی آن حاجت از من بخواه» (طبقات الاولیا ص ۲۸۳). جدای از همه این‌ها استجاب دعای معروف در حق نیازمندان و نه خویشان، نیز نشانی از درجه قرب وی نزد پروردگار است.

◀ صبر

در مقام صبر معتقد بود: «کتمان مصائب از ایمان است.» (طبقات الحنابلة، ص ۳۷۸) وقتی از پیامبر در معنی ایمان پرسیدند، گفت: «صبر» و یا گفت: «صبر نیمه ایمان است.» (شرح شهاب الاخبار، ص ۵۵) و نظیر این جمله منقول از معروف به طرق دیگر (کیمیای سعادت، ص ۶۲۵) از پیامبر و حضرت علی (ع) نیز نقل شده است. به اعتقاد معروف، بنده حقیقی که عارف خداست، اوکین قدم او توکل به خدا و کتمان مصائب است و صبر بر بلا یا و رنج‌ها: چنان که از معروف نقل است:

«التماسی که کنی از آنجا کن که جمله درمان‌ها نزدیک اوست و بدان که هرچه به تو

فرو می آید رنجی یا بلایی یا فاقه ای - یقین می دان که خروج یافتن در نهان داشتن است. (تذکره الاولیا، ص ۳۲۸) این مرتبه به قول ابونصر سراج گونه سوم صبر است که وی آن را «صبار» می نامد. صبار کسی است که صبرش در خدا و برای خدا و به وسیله خداست و چنین شخصی هرگاه جمیع بلاهای دنیا بر او وارد شود، عاجز نگردد و ابداً تغییری بر او عارض نشود. به اعتقاد جنید بغدادی، غایت صبر توکل است.

◀ توکل

یکی دیگر از نتایج محبت، رضا به قضای الهی و سپردن کارها بدوست. بر این اساس سالک، خدا را منبع هر خیر و برکت می شمرد و او را قادر و قاهر بر همه اشیا و عالم می داند که خود متضمن توکل است و از این رو «رضا» آخرین مرحله تهذیب نفس به شمار می رود. معروف در توکل و رضا به غایت راه رسیده بود، چنان که وقتی به همراه سیاحی به میهمانی دعوت شد و سیاح با دیدن انواع خوردنی ها دست به اعتراض گشود، گفت: «من بنده ای هستم که تدبیر کارم بر دیگری است آنچه می دهندم می خورم و در جایی که فرود می آورندم می آیم.» (حلیة الاولیا، ج ۸، ص ۳۶۳) و یا می گفت: «من میهمانم آنچه مرا دهند آن خورم.» (تذکره الاولیا، ص ۳۲۸) این نوع طرز تفکر بی شباهت به آنچه عطار درباره ابراهیم ادهم نقل می کند، نیست. «ابراهیم ادهم گفت که: وقتی متوکل زاهدی را دیدم، گفت: تو از کجایی و از کجا می خوری؟ گفت: این علم به نزدیک من نیست. از روزی دهنده باید پرسید. مرا با این فضولی چه کار؟» و یا گفت: «وقتی غلامی خریدم از وی پرسیدم چه نامی؟ گفت: تا چه خوانی. گفتم: چه خوری؟ گفت: تا چه خورانی؟ گفتم: چه پوشی؟ گفت: تا چه پوشانی! گفتم: چه کار کنی؟ گفت: تا چه کار فرمایی؟ گفتم: چه خواهی؟ گفت: بنده را خواست چه کار؟ پس با خود گفتم: ای مسکین تو در همه عمر خدای را چنین بنده بوده ای؟» (تذکره الاولیا، ص ۶۸)

معروف درباره توکل می گفت: «توکل کن به خدای تا خدای با تو بود و انیس تو بود و بازگشت به او بود که از همه بد به او شکایت کنی که جمله خلق تو را نه منفعت توانندی رسانید و نه دفع مضرت توانندی کرد.» (طبقات سلمی، ص ۸۸)

و یا وقتی ابراهیم بکا از او وصیت خواست گفت: «بر خدای توکل کن تا او راهنما و محل پذیرش شکوه هایت باشد.» (حلیه الاولیا، ج ۸، ص ۳۶۰)

توکل بر خدا میسر نمی شود جز براساس درک حقیقت توحید و توحید حقیقی تنها از طریق زبان و با دل میسر نمی شود، بلکه باید به مشاهده باشد.

صاحب قوت القلوب توکل را بر چهار قسم می داند: «اول توکل خاصان در صبر بر آزار مردمان.» (ج ۲، ص ۱۷) معروف همواره در مقابل آزار و اذیت مردمان صابر و شکویا بود. وقتی کسی او را به بدی دعا کرد، معروف او را به نیکی دعا کرد و پند داد. (آثارالبلاد، ص ۴۴۴) وی کتمان مصائب را از ایمان می دانست. (طبقات الحنبله، ص ۳۸۷)

«دوم توکل در صبر بر نیک رفتاری و ترک طلب به سبب حیا و ترس از خدا و محبت نسبت به او» معروف در این نوع توکل سرآمد بود چه آن که در زهد و محبت به خوبی از آزمایش درآمده بود.

«سوم توکل بر او در تسلیم بودن به فرمان وی و رضا دادن بدان. اگر کسی خدای را وکیل خویش شمرد باید که هر چه او اراده می کند خوش دارد.»

از معروف کرخی نقل است که: «التماسی که کنی از آنجا کن که جمله درمان ها نزدیک اوست و بدان که هر چه به تو فرو می آید، رنجی یا بلایی یا فاقه ای، یقین می دان که فرج یافتن در نهان داشتن است.» (تذکره الاولیا، ص ۳۲۸)

«چهارم توکل بر او در روزی و تسلیم بودن به آنچه تعیین کرده است، از تلخ و شیرین و نیک و بد.» معروف درباره رضا و تسلیم در برابر حق گوید: «صوفی ایدر میهمان است. تقاضای میهمان و میزبان جفاست، میهمان که به ادب بود منتظر بود و متقاضی نبود.» (طبقات صوفیه، ص ۳۹)

اما آنچه از معروف درباره توکل نقل شده نه آن توکلی است که ریشه در تنبلی و بیکارگی داشته باشد، بلکه او توکلی را می ستاید و توصیه می کند که اساس آن کوشش برای رسیدن به اهداف مشروع باشد.

معروف نیز طلب بهشت، بی عمل صالح، و انتظار شفاعت، بدون رعایت دقایق شرع را غرور و جهل و حماقت می داند: «طلب بهشت بی عمل گناه است و انتظار شفاعت بی

نگاه داشت سنت نوعی از غرور، و امید داشتن به حرمت در نافرمانی، جهل و حماقت است.» (طبقات سلمی، ص ۸۹، و ترجمه تلبیس ابلیس، ص ۲۵۵)

◀ شکر

بعد از توکل، شکر از مقاصد و نهایات منجیات دین است. از بلندی آن همین بس که کسی به حقیقت آن نمی رسد و «قلیل من عبادی الشکور». معروف بر شمردن شکر را سه می داند که ترک آن کفر است: «اول حمد و سپاس که مرا آفرید؛ دوم حمد خدایی را که مرا آموخت و از او عالم تر نباشد، سوم حمد خدایی که مرا روزی داد که ثروتمندتر از او نیست.» (طبقات الحنابلہ، ص ۲۸۶)

دانستن این سه چیز همان حقیقت شکر است. وقتی موسی (ع) در مناجات گفت: بار خدایا! آدم را به دست قدرت خود بیافریدی و با وی چنین و چنان کردی شکر تو چگونه کرد؟ گفت: که بدانست که آن از جهت من است، دانستن وی شکر است.» (کیمیای سعادت، ص ۶۳۵)

◀ دنیا

اما دنیا در نظر معروف کرخی چهره‌ای زشت و کریه دارد. وی (حلیة الاولیاء، ج ۸ ص ۳۶۱) دنیا را چون دیگ جوشان و آبریزگاه می داند. چنان که امیرالمؤمنین علی (ع) نیز دنیا را به مردار و طالب آن را به سگ تعبیر می کند و عطار می گوید:

چو مردار است این دنیای غدار چو سگ زان سیر شد بگذارد آن را
سگان هنگامه کرده گرد مردار که تا یک سگ دگر بردارد آن را
(الهی نامه، ص ۹)

تشبیه دنیا به آبریزگاه، بعدها در آثار نویسندگان و شاعران صوفیه به فراوانی دیده می شود^۵ در قوت القلوب (ص ۳۴۵) نیز دنیا به آبریزگاه تشبیه شده که جز در مواقع ضرورت بدان جا نروند.

وقتی ابوسلیمان دارانی راه طاعت را از معروف پرسید، وی راه آن را ترک دنیا دوستی دانست و گفت: «اگر اندکی از دنیا بر دل آید هر سجده، سجده آن چیز خواهد بود. از این رو، همواره و به هر کس که از او توصیه‌ای می خواست او را به ترک دنیا و دنیاداری دعوت می کرد و راه ترک دنیا را

نیز صفای دوستی و حسن معامله می دانست. (حلیة الاولیا، ص ۳۶۷) یعنی همان گرفتن محبت حق در دل و آیین عشق ورزی که لبّ تعالیم معروف بود.

معروف معتقد به ترک کلی دنیا نیست، بلکه به کارگیری دنیا را جائز و شرعی می داند که جواز آن به دست مسبب الاسباب و خداوند است. آنچه مورد غضب و نفرت اوست و مقصود او از ترک دنیا، گرفتن حبّ دنیا در دل است که آن را شرک می داند. (جمهرة الاولیا، ج ۲ ص ۱۴۲).

وی معتقد است عارف به اضطرار و اجبار به دنیا رو می کند و دنیا طلب از سر اختیار و دوستی (طبقات سلمی، ص ۸۹). و نشانه خشم خدا را از بنده، آن می داند که ببیند بنده اش به کاری مشغول شده است که به او مربوط نیست؛ یعنی به جای پرداختن به تهذیب نفس به دنیا روی آورد. (همان، ج ۲، ص ۱۴۳)

معروف دنیا را چهار چیز می داند؛ مال، سخن، خواب، خوراک؛ ثروت، انسان را سرکش می کند، کلام، موجب لهو و لعب می گردد. خواب، انسان را دچار فراموشی می سازد و خوراک نیز موجب قساوت می گردد. (طبقات الاولیا، ص ۱۸۲)

از این رو بود که به دنیا و دلبستگی های آن بی اعتنا بود و همواره مرگ را پیش رو می دید، چنان که وقتی معروف از ابی توبه خواست تا بر او اقتدا کند و ابی توبه گفت: «اگر این بار بر شما نماز بگزارم، بار دیگر نماز نمی گزارم، معروف گفت: نعوذ بالله از درازی امید که بازدارنده است از نیکی عمل.» (ترجمه احیاء العلوم الدین، ص ۱۲۷۹)

روزی طهارت خود را شکست و در حال تمیم کرد. گفتند: «اینک دجله، چرا تمیم نمی کنی؟ گفت: تواند بود که به آنجا نرسم.» (تاریخ بغداد، ج ۱۲ ص ۲۰۷) این سخن معروف متأثر از قول رسول اکرم است که از ابن عباس نقل شده است. ابن عباس گوید که حضرت برای قضای حاجت رفت. پس به خاک تیمم کرد، گفت: «یا رسول الله! آب نزدیک است. گفت: چه دانم شاید که بدان نرسم.» (ترجمه احیاء العلوم الدین، ص ۲۷۱)

معروف همواره نفس را بر آستانه مرگ نگاه می داشت تا مگر از رنج بودن و اسارت تن رها شود. این تفکری رایج در میان معاصرانش بود. چرا که ذکر مرگ موجب ترک دنیا و عدم تعلق می گردد و دنیا مرکز همه خطرها و لغزش هاست، از این رو ابودردا می گفت: «چون مردگان را شمیری نفس خود را چون یکی از ایشان گیر.» (همان، ص ۱۲۶۷)

پرهیز از دنیا و دنیامداری را به هر شکلی که بود آموزش می داد. مردی که خانه‌ای ساخته بود، از او درخواست افتتاح، برکت و دعا کرد. معروف که خانه را تمام و کمال یافت به کنایت گفت: «برادر! خانه‌ای نیکو و تمام ساخته‌ای چه دعایی برایت کنم؟» (مناقب، ص ۱۲۵)
این گونه به او فهماند که تمامی نعمات دنیا برای تو فراهم است، گرد بیش از این نگرد و بر همین اندک قناعت کن.

فتوت

معروف علامت جوانمردان را سه می داند: «وفای بی خلاف، ستایش بی جود و عطای بی سؤال». هجویری این جمله معروف کرخی را چنین تأویل و تفسیر می کند:
«اما وفای بی خلاف آن بود که اندر عهد عبودیت بنده مخالفت و معصیت بر خود حرام دارد و مدح بی جود آن بود که از کسی نیکویی ندیده باشد، وی را نیکو گوید، و عطای بی سؤال آن باشد که؛ چون هستی بود، اندر عطا تمییز نکند، و چون حال کسی معلوم شود، وی را سؤال نفرماید و این جمله از خلقی بود به خلقی. اما همه خلاقی اندرین سه صفت عاریت اند، و این هر سه صفت حق است جل و علا، و وی با بندگانش از آن چه اندر وفا با دوستان خلاف نکند، و علامت وفای وی آن است که در ازل، بی فعل بنده مرا بنخواند، و امروز به علت معصیت وی را نراند، و مدح بی جود جز وی نکند که وی جل جلاله محتاج فعل بنده نیست. و بنده را بر اندکی از کردار ثنا گوید. له الحمد فی الاخره و الاولی. و عطای بی سؤال وی حاصل کند، پس چون خدای عزوجل بنده را کرامتی کند، و وی را بزرگ گرداند، و به قرب خود مخصوص کند، و با وی این هر سه بکند، و وی به جهد، به مقدار امکان، معاملات خود با خلق همین گرداند، آنگاه ورا نام فتوت دهند، و اندر زمره فتیان نامش ثبت گردانند و این هر سه صفت ابراهیم پیغمبر بود.» (کشف المحجوب، ص ۱۴۲)

در مقام فتوت و جوانمردی معتقد بود: «سخا، ایثار آنچه که بدان نیاز داری به هنگام تنگدستی است.» (طبقات سلمی، ص ۸۸)

او نه تنها در سخن جوانمرد بود، بلکه فتوت و جوانمردی در رفتار و منش وی نیز دیده می شد. وقتی دید مردی به زور در نوجوانی آویخته و مادرش نیز گریان و مستأصل

است، جوانمردی و غیرت وی اجازه نداد تا شاهد آن ماجرا باشد. لاجرم چنان ضربتی بر او نواخت که او را نقش زمین کرد. (مناقب، ص ۱۶۱)

در کمک و بخشش به طبقات ضعیف و مستمند نیز هیچ کوتاهی نمی کرد و خواسته آن ها را اجابت می کرد، به هر چیزی که در کیسه فتوت او بود. زمانی برادر آرد فروشش دکان را به او سپرد. چون بازگشت دکان را خالی از آرد دید. معروف همه را به نیازمندان بخشیده بود. (منتخب بستان العارفين، ص ۲۵۵)

معروف روح و باطن احکام شریعت را مهم تر از صورت و ظاهر آن می داند نه بدین معنی که از شرع بازمانده و با بدعت احکام شرع را فرو گذارد، این روش جدای از تعالیم پیامبر و ائمه معصومین نیست که همواره به روح تعالیم اسلام عمل می کردند.

وقتی مردی سقا فریاد می کرد: خداوند ببخشاید بر کسی که آب خورد، معروف که روزه دار بود، فوراً روزه اش را شکست و گفت: شاید که خداوند دعایش را استجاب کند، در این حال، به دعای او رغبت کردم و چون او [معروف] را به خواب دیدند و از او پرسیدند که خدای با تو چه کرد؟ گفت: مرا در کار آن سقا کرد و بیامرزید. (تذکره الاولیا، ص ۳۲۵)

این توجه به حقیقت و روح و باطن شریعت و احکام دینی در واقع با سخنان و رفتار معروف آغاز شد و بعدها سری و جنید و دیگران، ادامه دهنده تفکر معروف شدند.

نتیجه:

۱. معروف کرخی از جمله زاهدان قرن دوم هجری است که در گفتار و رفتار او گرایش به عرفان و علم حقایق دیده می شود.
۲. ارتباط معروف کرخی با امام رضا و اسلام آوردن او به دست امام، و دربانی معروف بر در حضرت رضا (ع) و مرگ او در درگاه آن حضرت، محل شک و تردید است.
۳. عقیده کلامی معروف در باب خلق قرآن «غیرمخلوق دانستن کلام الله» است.
۴. سلسله معروفیه «ام اسلاسل» صوفیه است که صوفیان نسبت خود را از طریق معروف به امام رضا (ع) و حضرت علی (ع) و از این طریق به پیامبر می رسانند.
۵. وی در دوران حیات مستجاب الدعوه و پس از مرگ، آرامگاهش معروف به «تریق

- مجرّب» و برآورنده حاجات بوده است.
۶. تعریف وی از تصوّف جزءِ اوّلین تعاریف صوفیه است که تأکید آن بر «درک حقایق و گفتن دقیق و دوری از خلائق» است.
۷. معروف کرخی محبّت را موهبت الهی و فضل او می داند که وی را در ردیف صوفیان اهل ذوق قرار می دهد که بر عشق و حب الهی تکیه دارند.
۸. معروف عارفی است که شوق الهی بر او غلبه کرده و نه ترس از دوزخ.
۹. در مقام صبر، او صبر را «کتمان مصائب» می داند.

پی نوشت ها:

۱. از جمله، ر.ک: مناقب معروف کرخی.
۲. در این باره و برای اطلاع بیشتر ر.ک: دو کتاب: الصلّة بین التّصوّف و التّشیع، و تصوّف و تشیع.
۳. ر.ک: مناقب معروف، ص ۲۰۱ و نفحات الانس، ص ۵۲۵، پند پیران، ص ۱۸۰، طبقات الحنابلّه، ص ۳۸۸، مصنفات فارسی، ص ۱۰۸.
۴. مقایسه شود با سخن لاری (شرح مشکلات نفحات الانس، عبدالغفور لاری عکس شماره ۱۷۶۸ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران) که گوید: محبّت آموختنی و تعریف کردنی نیست. امری است ذوقی، وی را به کسب حاصل نتوان کرد، بلکه از مواهب حق سبّحانه است. (ر.ک پاورقی: نفحات الانس، ص ۶۶۳).
۵. برای نمونه مقایسه شود با اسرار التوحید، ص ۲۲۱؛ اسرارنامه عطار، ص ۱۵، مصیبت نامه، ص ۱۷.

منابع:

- آثار البلاد و اخبار العباد؛ زکریا بن محمد قزوینی، دارالصادر، بیروت، ۱۳۸۰/۱۹۶۰.
- احیاء العلوم الدین؛ امام محمد غزالی، ترجمه حسین خدیو جم، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۱.
- اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید ابی الخیر؛ محمدبن منور، به تصحیح دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، آگاه، تهران، ۱۳۶۷.
- الهی نامه؛ عطار نیشابوری، به تصحیح فواد روحانی، تهران، ۱۳۶۴.
- بوستان؛ سعدی، به تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، خوارزمی، تهران، ۱۳۶۵.
- پند پیران؛ ناشناس، دکتر جلال متینی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۷.
- پیدایش و سیر تصوّف؛ رینولد. ا. نیکلسون، ترجمه محمدباقر معین، توس، تهران، ۱۳۵۷.
- تاریخ تصوّف در اسلام؛ دکتر قاسم غنی، زوآر، تهران، ۱۳۶۶.

- تاریخ بغداد؛ خطیب بغدادی، مکتبه خانجی، بغداد، ۱۳۴۹/۱۹۳۱.
- تاریخ یعقوبی؛ ابن واضح اخباری، [بی نا]، نجف، ۱۳۵۸ ق.
- تذکره الاولیاء؛ فریدالدین عطار، به تحقیق رینولد نیکلسون، بریل، لیدن، ۱۹۰۷.
- تصوف و تشیع؛ هاشم معروف الحسینی، ترجمه سیدمحمد صادق عارف، بنیاد پژوهش های آستان قدس، مشهد، ۱۳۶۹.
- تلبیس ابلیس؛ عبدالرحمن ابن جوزی، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگوزلو، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۸.
- جست و جو در تصوف ایران؛ دکتر عبدالحسین زرین کوب، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۹.
- جمهوره الاولیاء و اعلام اهل التصوف؛ سید محمود ابوالفیض منصرفی الحسینی، مؤسسه الحلبي، قاهره، [بی تا].
- رساله قشیریه؛ عبدالکریم بن قشیری، شرکه المطبخی البابی الحلبي، مصر، قاهره، ۱۳۷۹.
- شرح تعرف؛ اسماعیل مستملی بخاری، لکنهو، نول کشور، ۱۳۲۸.
- شرح فارسی شهاب الاخبار؛ قاضی قضاعی، به تصحیح سیدجلال الدین حسینی ارموی محدث، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۱.
- صفوه الصفوه؛ ابن جوزی، دایره المعارف العثمانیه، حیدرآباد دکن، ۱۳۵۵.
- الصله بین التصوف و التشیع؛ دکتر کامل الشیبی، مطبعه الزهراء، بغداد، ۱۳۸۳.
- طبقات الاولیاء؛ ابن ملقن، نورالدین شریبه، مکتبه خانجی، قاهره، ۱۳۹۳.
- طبقات الحنابلہ؛ قاضی ابی الحسین محمد بن ابی یعلی، مطبعه السنه المحمدیه، قاهره، ۱۳۷۱/۱۹۵۱.
- طبقات الصوفیه؛ ابو عبدالرحمن سلمی، نورالدین شریبه، دارالکتب العربی، مصر، ۱۳۷۲/۱۹۵۳.
- طبقات الصوفیه؛ خواجه عبدالله انصاری، به اهتمام عبدالحی حبیبی، کابل، ۱۳۴۱.
- طریق الحقایق؛ معصوم علی شاه، حاج نایب الصدر، ج۲، به تصحیح دکتر محمدجعفر محبوب، تهران، ۱۳۳۸.
- قوت القلوب فی معامله المحبوب؛ ابوطالب مکی، شرکه مکتبه و مطبعه مصطفی البابی الحلبي، مصر، ۱۹۶۱.
- کشف المحجوب؛ علی بن عثمان هجویری، به تصحیح وانستن ژوکوفسکی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۶.
- کیمیای سعادت؛ امام محمدغزالی، حسین خدیو جم، تهران، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۴.
- مصباح الهدایه؛ عزالدین محمود کاشانی، به تصحیح جلال الدین همایی، سخایی، تهران، ۱۳۶۷.
- مثنوی معنوی؛ جلال الدین محمد بلخی، تصحیح نیکلسون، مولی، تهران ۱۳۶۳.
- مصنفات فارسی؛ علاءالدوله سمنانی، نجیب مایل هروی، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۹.
- مناقب معروف کرخی؛ عبدالرحمن بن جوزی، تحقیق دکتر عبدالله جیوری، دارالکتب العربی، بیروت، ۱۹۸۵/۱۴۰۸.
- منتخب رونق المجالس و بستان العارفين و تحفه المریدین؛ ناشناس، به تصحیح دکتر احمدعلی رجایی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۴.
- نفحات الانس؛ عبدالرحمن جامی، به کوشش دکتر محمود عابدی، مؤسسه اطلاعات، تهران، ۱۳۷۵.

